

"آمرصاحب" و پادشاه سابق در جنگ با ارواح

مدخل:

در این او آخر، دانشمند نامدار و نویسنده مبتکر افغان، شاعلی داکتر رحمت ربی زیرکیار، کتاب بسیار دلچسپ و مهمی زیر عنوان **(دئوی سیاست الجبره)** نوشته و به چاپ رسانده اند و از روی لطف یک جلد آنرا برای مطالعه و نقد برای من فرستاده اند. کتاب مجموعه مقالات تحقیقی و تحلیلی ایشان است که طی سالهای اخیر پس از مطالعه و دقت و بررسی آثار مهم سیاسی چاپ شده در امریکا و اروپا، برشته تحقیق کشیده اند و بعد آنها را در یک مجلد در ۴۷۲ صفحه به چاپ رسانده اند.

من آقای داکتر زیرکیار را از نزدیک نمی شناسم، اما نوشته ها و مقالات عمیقاً اکادمیک او را در نشرات برون مرزی و در مجلاتی چون صلح و افغانستان امروز، آئینه افغانستان، کیوان افغان، افغان رساله و غیره خوانده ام، برای من معلوم است که وی یکی از نادر دانشمندان افغانستان در خارج است که بیش از همه به مسایل سیاسی افغانستان و سیاست جهانی امریکا علاقه گرفته و مقالات بلند و پر محتوایی مینوسند و به نشر میرسانند. در این کتاب نیز مقالات بسیار مهم و اکادمیک از ایشان به چاپ رسیده که هر یک در ذات خود ارزش یک کتاب را داراست. عناوین برخی از مقالات کتاب چنین است:

- دوج ماجو او پیریانو سیاست،
 - په پایلانستان کی د روسی او امریکی جنگ،
 - دتمدنونوکر او تاریخ پای،
 - دغت سترنج تخته،
 - امپراتورانه اعلامیه،
 - دپت پلان دپلی کولونوری هچی،
 - په جنگ کی دمطبوعاتو استعمالول،
 - ظاهر بابا او حلویشت غله،
 - دپوش چیغه، دفاع وزارت نوی نقشه،
 - دسپینی مانی چغار،
 - آمرصاحب او پخوانی پاچا دپیریانوپه جنگونوکی،
 - دغه احمق بیا مه انتخابوی،
 - امریکا- مجموعی تنفر او برقی خلافت،
 - داسرائیلو متحده ایالتونه او منخی ختیز
- و دیگر مقالات از این دست.

من ضمن سپاس و تبریک به آقای محترم داکتر صاحب زیرکیار، یکی از مقالات ایشان را برگزیده از پشتو به دری برمیگردانم تا خوانندگان دری زبان هم از فیض آن بهره مند شوند. در آینده نیز اگر فرصت یاری کرد، به برگردان دیگر مقالات شان خواهم پرداخت.

* * *

"آمرصاحب" و پادشاه سابق در جنگ با ارواح

بقلم داکتر زیرکیار

(صفحات ۲۸۹ - ۳۰۲)

دوماه قبل، در فبروری ۲۰۰۴ در امریکا، کتاب مستند دیگری از چاپ بیرون آمد:

ستیوکول: جنگ ارواح

از تجاوز اتحادشوری سابق تا دهم سپتمبر ۲۰۰۱،

تاریخ پنهان استخبارات مرکزی امریکا، افغانستان وین لادن

(نیویارک، پینگوین پریس، ۲۰۰۴)

Steve Coll, the Ghost wars: the secret history of the CIA, Afghanistan, and Bin Laden, from the Soviet invasion to September 10.2001, (New York, 2004)

به گمان ضعیف من، افغانها و "افغانستانیان" [هر دو] به ترجمه این کتاب علاقه خواهند داشت. افغانان میخوانند از طریق ترجمه این کتاب، ملت افغان را از قصه های گرفتار پهل و معاملات قوماندانان افسانوی احمدشاه مسعود باخبر سازند، و افغانستانیان هم میخوانند که اقوام کشور را از این باخبر بسازند که نام "امر صاحب" در این کتاب با احترام یاد شده است. این کتاب پر از اطلاعات و معلومات است و ملت افغان این حق را دارند که از اطلاعات محفوظ در این کتاب از راه ترجمه آن با خبر شوند. اگر مترجم توضیحاتی [در برخی موارد] داشته باشد میتواند آنرا جداگانه از نظر مولف ارائه کند. من در این نوشته از این کتاب چند صحنه را بیرون میکشم و از این طریق به خوانندگان قدری آسانی ارزانی کنم که تا زمان ترجمه کتاب، عطش خود را فرو نمانند. در عنوان کتاب، کلمه "ارواح" به مفهوم اعضای CIA بکار رفته است.

ملتن بیردن Beardan که طی سالهای (۱۹۸۶-۱۹۸۹) در اسلام آباد مسئول بخش استخبارات مرکزی امریکا (سیا) بود، بر قوماندان احمدشاه مسعود به دو دلیل مشکوک شده بود: اول اینکه مسعود محبوب انگلیس شده بود، و دوم اینکه یک بی اعتمادی از گذشته بر او باقی بود و آن این بود که احمدشاه مسعود در سال ۱۹۸۳ با قشون شوروی معامله متار که انجام داده بود.

مثل استخبارات نظامی پاکستان، بیردن هم به این فکر بود که مسعود در شمال افغانستان با قوت های شوروی "یک آتش بس اعلام نشده" را امضا کرده است. بیردن به این عقیده بود که مسعود "از لحاظ سیاسی مقام خود را مستحکم میکرد"، در حالی که مشتریان اسلامی ISI با شورویان درگیر جنگ "سخت" بودند. (بخوانید: سنیوکول: صص ۱۵۱، ۱۸۴). در اینجا در خاطر من (زیرکیار) آن معلومات زنده گشت که یک محقق چیره دست امریکائی، بروس ریچاردسن Richardson ده سال قبل از این (در ۱۹۹۳) در ارتباط به جهاد احمدشاه مسعود ارائه کرده بود. و با معلومات بیردن در اسلام آباد سر میخورد. ریچاردسن مینویسد که یک افسر قشون شوروی که نام مخفی او ویکتور سووروف Suvorov بود، و به غرب فرار کرد بود در سال ۱۹۸۴ در مصاحبه یی گفت: "یک قوماندان زبده مجاهدین انتخاب و [حاضر] شده است که از منافع اتحاد شوروی در افغانستان نمایندگی کند. او با کمک های نظامی و اقتصادی حمایت میگردد و علاوه تمام استخبارات شوروی با او کمک میکنند. رول او این است که نزد مردم خود نقش یک قهرمان و برای ما نقش یک ایجت دوطرفه را بازی خواهد کرد." سووروف اضافه میکند که "این پلان آنقدر سری است" که حتی مقامات بلند رتبه اتحاد شوروی و رژیم خلقی در افغانستان هیچیک از آن باخبر نخواهند شد. (برای نقل قولها بخوانید: Richardson, Historical Briefs : III, Afghanistan Mirror, nr.30, Febuary-March 1993, p.17)

در پاکستان مدیر بخش CIA بیردن ۱۸ سال قبل در سال ۱۹۸۶ در ماه جولای به اسلام آباد رسید. این مصادف به ایامی بود که **بن لادن** هم از عربستان سعودی به پشاور کوچ کرده بود. و این زمانی بود که "جهاد در دالر غوطه میزد". در سال ۱۹۸۱ کانگرس امریکادر بودیجه مخفی ۳۰ میلیون دالری برای استخبارات CIA منظور کرد تا در امور افغانستان به مصرف برساند. در سال ۱۹۸۴ این بودیجه به ۲۰۰ میلیون دالر بالا رفت. در سال ۱۹۸۶ تقریباً این مبلغ به ۴۰۰ میلیون دالر بالغ گردید. و یک سال بعد در ۱۹۸۷ باز هم این مبلغ پندید، یعنی تقریباً به ۶۳۰ میلیون دالر رسید. (بخوانید: سنیوکول: صص ۶۵، ۱۵۱)

چنین معلوم میشود که واشنگتن از جهاد مسلح در افغانستان به فکر اندر شده، و راه ها دیگری را جست و جو کرده باشد؟ **ملتن بیردن** با حمایت استخبارات مرکزی امریکا، برای CIA جال استخدام اجنت های مستقل افغان و قوماندانان را یکطرفه پهن کرد. یکطرفه بدین معنی که از این موضوع دستگاه استخبارات نظامی پاکستان باید خبر نمیشد. معاش این اشخاص ماهانه بین ۲۰ تا ۱۰۰ هزار دالر و گاهگاهی زیاتر هم بود. قوماندان عبدالحق در جال یکطرفه CIA افتاده بود. مگر وقتی که او برضد استخبارات نظامی پاکستان "صدایش را بلند کرد" و روی شخصیت خود تبلیغات را "متمرکز ساخت"، در اسلام آباد مدیر بخش CIA، ملتن بیردن بر او خشمگین شد و "معاش وی را به حیث یک قوماندان باعتبار قطع نمود." فعالیت های CIA ادامه داشت تا "بگونه مستقیم" پول و تدارکات نظامی را برای احمدشاه مسعود برساند. "کمک های یک جانبه CIA به مسعود اولین مرتبه در سال ۱۹۸۴ رسیده بود." (بخوانید: سنیوکول: صص ۱۵۱، ۱۶۷)

برای معاش افغانان (ایجت)، سیستم استخبارات مرکزی امریکا بکار گرفته گرفته میشد. گری شرون Gary Schroen بین سالهای ۱۹۸۸ - ۱۹۹۰ در کابل مدیر بخش CIA بود بقول وی علاوه بر این که مسعود ماهانه ۲۰۰ هزار دالر معاش از CIA میگرفت، مبلغ ۹۰۰ هزار دالر را شخصاً به برادر مسعود، احمدضیاء تحویل داد. (بخوانید: سنیوکول، صص ۱۹۸)

آن عده قوماندانانی که از طرف CIA طور پنهانی به آنها معاش پرداخته میشد، در ماه های اول سال ۱۹۸۹ تعداد شان به ۴۰ تن میرسید. CIA معاش حکمتیار رقیب مسعود را هم زیاد کرده بود که ماهانه ۲۰۰ هزار دالر نقد میگرفت. (همان اثر، صص ۱۹۰)

در زمستان سال ۱۹۹۰ مسعود مقام مرکزی را در پلان CIA داشت. گری شرون در جنوری همین سال به پشاور رفت تا با مسعود در یک رادیو پنهانی صحبت کند که از طرف برادرش (یحیی) نگهداری میشد. شرون از مسعود خواهش کرد تا جاده سالنگ که از شمال به جنوب به کابل وصل میشد، قطع کند. در جریان صحبت ها، مسعود قبول کرد که اینکار را در بدل معاش ماهانه پنجصد هزار دالر عملی خواهد کرد. شرون "این مبلغ را در ۳۱ جنوری ۱۹۹۰ در پشاور به برادر مسعود پرداخت" (همان اثر، ص ۲۱۱ و ۸) ممکن است این برادر مسعود یحیی باشد (ص ۲۱۱) و یا احمدضیابوده باشد. (همان اثر، ص ۸) به اصطلاح پشتو، که تنسته بودولی جولاه نبود. بر اساس معلومات CIA مسعود شاهراه سالنگ را نیست. "but Massoud's forces never moved" گری شرون میگفت که مسعود نیم میلیون دالر از نزد وی ربوده است.

هری Harry که در سالهای ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۲ در اسلام آبادمدیر بخش CIA بود، او هم با تاجر مسعود را حرام زاده کوچک: *that little batard* خواند. و معاش وی (مسعود) را از ۲۰۰ هزار دالر به پنجاه هزار یعنی به ۲۵٪ در ماه تنزیل داد. CIA از اسلام آباد به پنجشیر "یک پیغام سراسر تاجر آمیز" ارسال کرد و در تمام افغانستان حملات سازمان اطلاعات مرکزی امریکا متوقف شد. (همان اثر، ص ۲۱۱)

اگر بدرستی دقت کنیم، می بینیم که در ماه دسامبر ۱۹۸۹ در کابل، برضد حکومت داکتر نجیب کودتای تئی [وزیر دفاع] هم سازمان داده شده بود. تقریباً دوماه بعد (۳۱ جنوری ۱۹۹۰) گری شرون در پشاور پنجصد هزار دالر به برادر مسعود تحویل داد تا در بدل آن مسعود شاهراه سالنگ را بر روی کابل ببندد، مگر قوت های مسعود "از جا نجنبید." ولی پنج هفته بعد از این تاریخ (۷ مارچ ۱۹۹۰) تئی دست به کودتا زد که موفق نشد.

بعد از خروج قشون شوروی از افغانستان (در ۱۹۸۹) سیاست جدید امریکا در مورد افغانستان دور این [محور] میچرخید که "افراطیانی چون حکمتیار را کنار بگذارند" (همان اثر، ص ۲۱۶). تئی دوم Tani Two هم برکت نکرد. در اکتوبر ۱۹۹۰ قوماندانان واجنتان معاشخور CIA در اسلام آباد به اطلاع CIA رساندند که پاکستان به همکاری تئی برای حکمتیار به صدها لاری اسلحه بسوی کابل روان کرده است. در پاکستان سفیر امریکا رابرت اوکلی، یک نامه از پرزیدنت بوش بدست آورد که [دران گفته شده بود]: اگر پاکستان این عملیات را خنثی نکند، بر روابط پاکستان با امریکا عواقب بسیار خطرناک خواهد داشت. نتیجه این شد که پلان تئی دوم هم "در یک موقع خوب خنثی گردید." (همان، صص ۲۱۸-۲۱۹)

بعد از این حادثه برای رستاخیز افغانها، امریکا نماینده خاصی خود پیتر تامسن Tomson را موظف ساخت که شورای قوماندانان افغان را سازمان داد. شورای قوماندان ملی در افغانستان در نزدیک سرحدچترال پاکستان جلسه خود را دایر کرد، در این شورا بشمول مسعود سایر قوماندان هم در آن شرکت کردند، مگر قوماندانان حکمتیار و سیاف در آن شرکت نداشتند. (ص ۲۱۹) پس از ختم شورای قوماندانان، مسعود به دعوت رئیس استخبارات نظامی پاکستان اسد درانی (۱۹۹۰-۱۹۹۲) به پاکستان رفت و در اسلام آباد با درانی و مسئول شعبه CIA در اسلام آباد Harry ملاقات کرد. در این ملاقات [هری] موافقت کرد که معاش مسعود از پنجاه هزار دالر به یکصد هزار دالر ارتقا یابد. (همان، صص ۲۱۹-۲۲۰)

در استخبارات مرکزی امریکا (CIA)، یک شعبه خاصی است که مرکز ضد تروریسم نام دارد. این شعبه به موافقت قصر سفید احتیاج داشت که توسط مامورین خود در هر سفر برای مسعود "یک مقدار تادیات نقدی" تحویل دهند. کارمند قصر سفید پرسید که "مقدار کم، چقدر را گویند؟" جواب مامور سیا به قول ستیوکول این بود: "یک چندصد هزار دالر" ستیوکول اضافه میکند که سامونیل برگر و ریچارد کلارک با وی قبول کردند. برگر در قصر سفید مشاور امنیت ملی در دوره کلنتن بود. و کلارک در انجا به حیث مدیربخش مبارزه برضد تروریسم در سالهای (۱۹۹۸ تا ۲۰۰۱) بود. (همانجا، صص ۴۶۵-۴۶۶)

پس از آنکه بن لادن از سودان خارج و در ۱۹۹۶ در افغانستان پناهنده گردید، گری شرون که در اسلام آباد مسئول بخش CIA (۱۹۹۶ تا ۱۹۹۹) بود در ماه سپتمبر در کابل با احمدشاه مسعود وزیر دفاع دیدار کرد. هدف این دیدار این بود که مسعود قبل از دیگران راکتهای ضدطیارات (استتگر) را بالای امریکا بفروش برساند و در مورد بن لادین برای امریکا مخبری کند. از این پس تیم های مخفی سیا CIA یک سلسله دیدار های رابا مسعود شروع کردند. این تیمها در پنجشیر برای مسعود وسایل استخباراتی الکترونیکی را می رساندند و هم برایش یک مقدار پول نقد تحویل میدادند. مقدار این پول در هر سفر تا ۲۵۰ هزار دالر میرسید. (همان اثر، ص ۴۵۸) مسعود به ماموران سیا میگفت: "اگر حکومت امریکا با ما برضد طالبان کمک نکند،" سرانجام مسعود خورد و خمیر خواهد شد. (همان، ص ۵۵۵-۵۵۶)

در اپریل ۲۰۰۱ احمدشاه مسعود برای سخنرانی به پارلمان اروپا دعوت شد. دوماور از سازمان اطلاعات مرکزی امریکا به پاریس رفتند تا با مسعود ببینند یکی از این دو ریچ Rich نام داشت که در مرکز ضد تروریسم امریکا، مسئول شعبه بن لادن بود، و دیگری همان گری شرون بود که از ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۱ سمت معاونت شعبه عملیات شرق نزدیک را داشت. در هتل گری شرون "کشف کرد" که نامش در لیست هئیت افغانی محفوظ مانده بود که با مسعود به اروپا آمده بودند. (همان اثر، ص ۵۵۴)

در کتاب سنیوکول، برای استعمال "قوماندان افسانوی" احمدشاه مسعود، سیاست امریکا براین تحلیل استوار بود:

- ۱- قوماندان مسعود از جاهای دیگر به حد کافی اسلحه بدست آورده است و به اسلحه امریکا ضرورتی ندارد.
- ۲- مسعود نه طالبان را شکست داده میتواند ونه از کابل، افغانستان را اداره کرده میتواند.
- ۳- از این سبب باید امریکا پول ووسایل استخباراتی در اختیار مسعود قرار دهد، نه اسلحه. (صفحات: ۴۶۶-۴۶۹)

در این مورد از ریچار دکلارک بشنوید که ۲۰ سال را در وزارت دفاع امریکا وده سال را در قصر سفید گذرانده است. واز ۱۹۹۸ تا اکتوبر ۲۰۰۱ در قصر سفید در جرگه امنیت ملی در امور مبارزه برضد تروریسم یک مقام بلند پخته بود ودر حلقات مسلکی "تزار ضد تروریسم" شمرده میشد. کلارک در مورد **بن لادن** طرفدار پیاده کردن سیاست سخت گیرانه تری بود. مگر در تابستان ۲۰۰۰ او مخالف یک اتحاد قوی با مسعود بود. دلیل وی این بود که گروه مسعود یعنی اتحاد شمال "یک گروه خوب و نیکنام نیستند" آنها "سوداگران دوره گرد مواد مخدر drug runners استند" آنها ناقضین حقوق بشراند، آنها یک اقلیت قومی را تشکیل میدهند و چیزی نیستند که بتوان توسط آنها یک حکومت ملی را سامان بخشید و بگردش در آورد. ("همان، ص ۵۱۶)

مدیر بخش CIA در اسلام آباد، **ملتن بیردن** میگوید که: هدف امریکا در افغانستان "کشتن شورویها" بود. بیردن در پرتو این هدف گلبدین حکمتیار را با محمدظاهر سابق پادشاه افغانستان مقایسه کرده میگوید: حکمتیار شورویها را کشت، مگر پادشاه سابق افغانستان [مقیم ایتالیا] که در بیرون از روم، پاسته (غذای مخصوص ایتالی) را با پنجه تاوداده میخورد، یک شوروی را هم نکشته است. CIA نمیخواست که جهاد خود را توسط یک خان تمبل [منظور ظاهرشاه] اجرا کند ("ص ۱۶۶)

در رستاخیز افغانها، نماینده خاص امریکا، پیتر تامسن در اوایل سال ۱۹۹۰ بدین منظور به اسلام آباد رفت که با پاکستان در مورد افغانستان در مورد پلان جدید صحبت کند و بعد به عربستان سعودی و با محمدظاهر شاه سابق در روم نیز موضوع را مطرح نماید. مگر سیا ملاقات تامسن را با محمدظاهر شاه سابق معطل ساخت (ص ۲۰۹) بعد از یک وقفه تامسن صحبت مستقیم میان امریکا و محمدظاهر پادشاه سابق افغانستان را آغاز کرد. (ص ۲۱۷)

در جریان سال ۱۹۹۹ و در آغاز ۲۰۰۰ CIA یک بار دیگر بدنبال استخدام ایجنت های مستقل افغان افتاد. مگر عبدالحق بازم در قضاوت ماموران سابق سیا "آدم غیر قابل اعتماد" شمرده شد. (ص ۴۹۲) حامدکرزی در دولت ربانی - مسعود در وزارت امور خارجه معین بود. محمد [قسیم] فهیم که در آن وقت رئیس استخبارات دولت بود، [باری] ماموران خود را برای دستگیری حامدکرزی فرستاد، کرزی را دستگیر و به ریاست استخبارات غرض تحقیقات احضار کردند. "مامورین تحقیق چند ساعت روی کرزی کار کردند" کرزی بشدت موردلت و کوب قرار گرفت و پوز و کاپوز او کیود و خون آلود شده بود. ناگاه راکتی به تعمیر تحقیقات اصابت کرد و ماموران تحقیق هریک بسویی فرار کردند و شری برخواست که بخیر کرزی تمام شد و کرزی [بسان داکتر براین، نیم جان] خود را به جلال آباد رسانید. روز دیگر از جلال آباد خارج شد و از دره خیبر گذشت و خود را به کویت [شهری در جنوب کندهار] رسانید (بهار ۱۹۹۴). کرزی خود در مصاحبه (۲۱ اکتوبر ۲۰۰۲) گفت که: "طالبان دوستان من بودند" و آنها "مردمان خوب بودند" او به طالبان پنجاه هزار دالر و یک دیپوی بزرگ سلاح داد. این هنگامی بود که حرکت طالبان ظهور کرده بود. (صص ۲۸۶-۲۸۷)

در سال ۲۰۰۰ عبدالحق با محمدظاهر، پادشاه سابق و حامدکرزی و با نمایندگان احمدشاه مسعود برای مبارزه با طالبان بمنظور یک اتحاد بزرگ مذاکره را آغاز کرد. گروه مسعود بالای عبدالحق بدگمان بودند، مگر یکمک پیتر تامسن پشتونهای مخالف طالبان با مسعود یکجا شدند. وزارت خارجه امریکا از اتحاد مسعود- کرزی کمی حمایت نشان داد. در این وزارت معاون امور آسیای جنوبی ایندرفورت (از ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۰) با شاه سابق محمدظاهر دیدار کرد. و برای تدویر جلسات بعدی وزارت امور خارجه امریکا چند هزار دالر کمک نمود. ماموران سیا، عبدالحق را یک "آدم سرتمبه" و "از خود راضی" می شناختند. مگر حامد کرزی رابه چشم احترام می دیدند، ولی او را [در سیاست] بازیگر کوچک "بشمار می آوردند. سیا در صدد بود که از میان پشتونهای استخدام شده کسی را بیابند که از عهده کار برآمده بتواند. (صص ۵۱۳-۵۱۶)

کرزی و عبدالحق به دیپلمات متقاعد پیتر تامسن گفتند: به تاجیکستان برو و با مسعود دیدار کن، تامسن قبول کرد و برای مسعود یک "ستراتژی محرمانه" تصویر کرد. در شهر دوشنبه تاجیکستان، "مسعود در خانه خود به پیتر تامسن زاری کرد" که متحدین او در مقابله با طالبان "پیشرفت اندکی" داشته اند. مسعود گفت: که "من باور ندارم که سرنگونی طالبان به زودی ممکن باشد." مسعود در صدد یک جبهه وسیع البنیاد ضد طالبان بود، از پیتر تامسن مصرانه خواهش نمود که شاه سابق را در این جبهه داخل بسازد. و با "محمدظاهر شاه صحبت کند." و برایش بگوید که من او را به حیث رهبر دولت میشناسم. (صص ۵۵۷-۵۵۸)

بعداز این مسعود در ماه اپریل ۲۰۰۱ به اروپا آمد، مگر بنابر معلومات من (زیرکیار) او در اروپا از دیدن پادشاه سابق خود داری نمود.

از بحث تا اینجا انسان به این نتیجه میرسد:

۱- در طول دوره جهاد، مبارزات حکمتیار برضد شورویها بطور مجموعی پسندیده پنداشته شده بود. یک مامور استخبارات مرکزی امریکا (سیا) با یک مامور استخبارات فرانسوی همسطح خود گفته بود: "حکمتیار آنقدر بدنیست که شما از وی ترس دارید" و "مسعود هم آنقدر خوب نیست که شما از وی توقع دارید." (ص ۱۵۱) بعد از خروج قشون شوروی از افغانستان، امریکا نمیخواست که هواداران اسلام سیاسی (مثل حکمتیار) به قدرت برسند.

۲- استخبارات عربستان سعودی از ۱۹۹۰ برای بسرساندن پلان های جدید امریکا سهم عمده داشت، مگر در مورد مسعود به دو دلیل نظر مثبت نداشت: یکی اینکه (گرچه مسعود سنی مذهب بود) مگر از لحاظ کلتوری و زبانی به ایران نزدیک بود، و دیگر اینکه در اتحادشمال شیعه ها شامل بودند که با ایران پیوند مذهبی و زبانی داشتند.

۳- امریکا از سپتمبر ۱۹۹۶ ببعده مسعود را به این منظور استعمال میکرد که در مورد بن لادن برایش جاسوسی کند و یا ترورش نماید. مسعود کوشش میکرد تا امریکا را برضد طالبان به جنگ بکشاند، مگر حکومت امریکا به این فکر بود که مسعود نه طالبان را شکست داده میتواند و نه از کابل [تمام] افغانستان را اداره کرده میتواند.

کتاب ستیو کول Steve Coll تقریباً در ۷۰۰ صفحه و ۳۲ فصل به نشر رسیده است و تقریباً بر ۲۰۰ مصاحبه میچرخد. نویسنده این مصاحبه ها را با افغانان، امریکائیان و پاکستانیان و عربهای سعودی که در قضایای افغانستان دخیل بوده اند، انجام داده است. کتاب در مجموع یک "قصه داخلی" یعنی (insde story) است. شمار بسیاری از مآخذ دست دوم هم در آن مورد استفاده قرار گرفته که در آنها مساعدت های قشون شوروی با احمدشاه مسعود درج و تأیید شده است.

Bruce G. Richardson, Afghanistan: Ending the Rein of Soviet Terror. Bend, Oregon. Maverick Publications. 1996

پایان / ۵ می ۲۰۰۴ / نیو بر پارک، کلیفورنیا.